

## وطن در شعر «عارف قزوینی»

محمد مهدی نقی پور\*

### چکیده

بی شک تلاش برای بیان مظاهر تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر سرزمینی از دغدغه‌های همیشگی مردم همان سرزمین و گویای عمق نفوذ قلمرو و وطن خواهی و میهن دوستی آنان است. این موضوع بنابه خاصیت هنر و ادبیات که آمیخته با انواع ظرایف و نکته‌سنجی هاست و با احساس و شور در ورای تفکر و شعور ممزوج است، در نمودی گسترده‌تر و همراه با طیف اثرگذاری بیشتر در تمامی اعصار و قرون جلوه‌گری کرده‌است.

در ادبیات سرزمین ما و به‌ویژه شعر، موضوع وطن با پشتوانه کهن تاریخ و تمدن آمیخته شده و آثاری که در این حوزه به ثبت رسیده گنجینه‌های ارزشمندی از تقارن احساس، هنر، تفکر و تعقل است. این آثار هم نمایان‌کننده روح ملی و حماسه جمعی است و هم سرگذشت دفاع از کیان و عزت ایران.

در ادبیات مشروطه و به‌خصوص شعر نیز با توجه به اهمیت مفهوم وطن در انقلاب مشروطه و پیوند متقابل حوادث تاریخی و اجتماعی با این موضوع، نگاه شاعران به موضوع وطن و بازتاب این موضوع در شعر آنان درخور تأمل است.

در شعر عارف قزوینی، شاعر معروف دوره مشروطیت، نیز مفهوم وطن بازتاب گسترده‌ای دارد. او به لقب «شاعر ملی ایران» مزین است و این لقب به‌راستی زیننده عارف و شعر اوست.

در این مجال نگاهی گذرا به بازتاب مفهوم وطن در شعر عارف قزوینی می‌افکنیم.

کلیدواژه‌ها: وطن، شعر، مشروطه، عارف قزوینی.



## مقدمه

### - نگاهی به شعر مشروطه

شعر مشروطه از جنبه‌های متعدد قابل بررسی است، همچنان‌که «دوره مشروطه را می‌توان آغاز نوگرایی آگاهانه همراه با نقد سنت و خروج از آن دانست.»<sup>۱</sup> شعر مشروطه نیز تحت تأثیر این تحول قرار دارد. این شعر به عقیده نگارنده بیش از هر چیز شعری تجربه‌گراست. اگر به مضامین عمده این شعر، که عبارت است از هم‌دردی با توده مردم در نشان‌دادن استبداد حاکم، شور انقلابی و تأسف از نتیجه جنبش و انحراف آن، دقت کنیم به وابستگی این شعر به تجربیات فردی و اجتماعی پی‌می‌بریم. شعر مشروطه از لحاظ مضمون شعری تجددگراست؛ اگر تجدد در ادبیات را تابع این تعریف بدانیم:

«تجدد در ادبیات، تابع تجدد در محیط زندگی است. هروقت شاعر چیزها دید که سلف ندیده بودند و چیزها شنید که نیاکان استماع نکرده بودند و مطالبی ادراک کرد که پیشینیان از آن غفلت داشته‌اند، آن زمان است که امید شعر تازه و سبک جدید و نهضت ادبی می‌توان داشت.»<sup>۲</sup>

اما این شعر برخلاف این تعریف، سبک ادبی جدیدی را عرضه نمی‌کند.

«تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی جدید، تنها در مفاهیم و مضامین شعر اثر گذاشت. به عبارتی دیگر شاعران این دوره در زمانی می‌زیستند که مقتضیات خاص آن، آنان را از اقبال به مضامین و مفاهیمی جز محتوای شعر قدیم ناگزیر می‌کرد.»<sup>۳</sup>

این تعریف شفیهی کدکنی نیز بر نظر فوق صحه می‌نهد:

«در شعر گذشته ایران، تصاویر شعری شاعران محصول مطالعه در آثار شعری شاعران قبل از خود بود و شاعر به ندرت تجربه‌های شخصی و زندگی‌اش را در شعر بازتاب می‌داد. اما در شعر معاصر و شعر نو نیمایی و همچنین قالب‌های برآمده از آن، چنین نیست.»<sup>۴</sup>

شعر مشروطه بیش از هر چیز تاریخ منظوم دوره خود و انقلاب مشروطه است. «اگر همه اشعار این دوره جمع‌آوری شود، تقریباً تاریخ منظوم انقلاب را تشکیل خواهد داد.»<sup>۵</sup> ادبیات این دوره وابسته به زمان، اجتماع و مردم است. شاعران مشروطه باتکیه بر وقایع تاریخی، خود مقوم انقلاب و محرک توده‌های اجتماعی در آگاهی از شرایط حاکمند. در این دوره «ادبیات هم مثل دیگر مظاهر اندیشه و فرهنگ به مردم روی آورد و انعکاس ارزش‌های اجتماعی را وجه همت خود قرار داد.»<sup>۶</sup> «از دیگر دلایل لزوم توجه به تحولات اجتماعی در بررسی شعر مشروطه، آمیختگی شدید شعر و شاعران با مسائل انقلاب و اجتماع است.»<sup>۷</sup>

غلام‌رضایی می‌نویسد:

«تأثیر مستقیم یا باواسطه شاعران از شعر اروپایی از موضوعاتی است که از دوره مشروطه به بعد، پیوسته باید آن را در نظر داشت. همین سادگی و بی‌تکلفی که در شعر دوره مشروطه هست و نفوذ مسائل روز در آن، غیر از احوال روزگار البته تحت‌تأثیر شاعران اروپایی نیز هست، زیرا تأثیرپذیری شاعران اروپایی از مسائل سیاسی و اجتماعی، موضوعی است که سابقه‌ای طولانی‌تر دارد.»<sup>۸</sup>

اما بومی‌گزینی در بازتاب مسائل سیاسی - اجتماعی و واقعه‌نگاری در آن، آن‌قدر پرنرنگ هست که این تعبیر از نوگرایی و تغییرروال و حرکت شعر فارسی در این دوره نکاهد. پس از دوران تغزل و معشوق‌پسندی، شعر مشروطه شعری حماسی است. «شاعران غالباً برای تهییج و تحریک خواننده به شعر نوعی چاشنی حماسی می‌زدند. نوعی فکر حماسی و ملی و فخر به گذشته و بیان افتخارات گذشته ایران، مایه غرور شاعر می‌شد.»<sup>۹</sup>

این شعر باتکیه بر مفاخر و افتخارات تاریخی و اسطوره‌ای خواهان گذار از وضع موجود به ایرانی ایده‌آل است. ایرانی که در آن نه از ظلم خبری هست و نه بیگانگان و خائنان آرزوی به‌یغما بردن آن را در سر می‌پرورانند.

وطن در شعر مشروطه برخلاف نظر یاحقی تنها «به معنای سرزمینی که مردمانی دارای مشترکات قومی، زبانی و فرهنگی در آن زندگی می‌کنند» نیست؛<sup>۱۰</sup> بلکه وطن آرمانی است که شاعران این دوره حدومرزی برای آن متصور نیستند. این آرمان در پرتو اوضاع بد سیاسی و اجتماعی ایران کم‌رنگ می‌شود؛ اما آن قدر افق دید وسیعی دارد که توجه به آنچه شاعران این دوره از ایران در ذهن می‌پروراند، ما را به این نتیجه می‌رساند که شعر این دوره را آرمان‌گرایانه بنامیم. این آرمان‌گرایی تا مرز مبارزه و زندان و ایستادگی در برابر حکومت و شهادت برای دفاع از ایران و ایرانی پیش می‌رود.

تلاش برای اصلاح ایران و نقد تمامی ارکان مملکت، شاعران این دوره را به مصلحان اجتماعی - فرهنگی تبدیل کرده است.

جملات مرحوم قیصر امین‌پور در پایان این مقدمه، دید بازتری را برای بررسی شعر این دوره فراهم می‌آورد:

«هم‌چنان‌که انقلاب مشروطه از مبنای نظری محکم و منسجمی برخوردار نبود، نوگرایی شاعران هم برخاسته از نظریه ادبی منسجمی نبود... هم‌چنان‌که آزادی‌خواهی انقلابیون مشروط به حفظ اصل سلطنت بود، نوگرایی شاعران نیز منوط به حفظ اصل سنت بود. هم‌چنان‌که انقلاب مشروطه بیشتر تحت‌تأثیر انقلاب کبیر فرانسه و ملهم از افکار اروپایی بود، نوگرایی شعر مشروطه هم ملهم و متأثر از تحولات شعری اروپا بود. هم‌چنان‌که انقلابیون بین سنت و تجدد مذذب و سرگردان بودند... شاعران نیز در فاصله سنت و نوگرایی نوسان داشتند و در تلفیق آنها می‌کوشیدند. هم‌چنان‌که انقلابیان و حتی سیاست‌مداران تخصصی در امور سیاسی و مهم نداشتند، بسیاری از شاعران نوگرا هم توغلی در شعر و ادبیات نداشتند... هم‌چنان‌که حوادث انقلاب مشروطه تند و کوبنده بود، نثر و نقد و شعر آن هم لحنی صریح، تند و کوبنده داشت و سرانجام هم‌چنان‌که انقلاب مشروطه در آن دوره به هدف‌های خود دست نیافت، انقلاب ادبی هم در آن روزگار به‌ثمر نرسید.»<sup>۱۱</sup>

## عارف قزوینی

### - زندگی نامه

درمورد عارف قزوینی و زوایای زندگی او و شکل‌گیری شخصیتش مقالات بسیاری نوشته شده‌است. درباب سال‌شمار زندگی او براساس دیوان عارف و منابع مورد اشاره می‌توان نکات زیر را برشمرد:<sup>۱۲</sup>

دوره اول زندگی او از تولد تا مشروطه است:

- تولد او در سال ۱۲۵۸ شمسی در قزوین اتفاق می‌افتد.

- او در کودکی زبان و خط فارسی را فرامی‌گیرد و با صرف و نحو عربی آشنا می‌شود. در این دوران او به تعلیم خط و موسیقی همت می‌گمارد و مداحی و روضه‌خوانی را فرامی‌گیرد. او در خلال ۱۷ سال اول زندگی خود رسماً معمم می‌شود.

- پس از مرگ پدر در سال ۱۲۷۶، عارف زندگی بی‌بندوباری را درپیش می‌گیرد. او عاشق می‌شود و علی‌رغم مخالفت خانواده دختر به‌طور پنهانی با او ازدواج می‌کند، که پس از برانگیختن خشم خانواده او مجبور به جدایی از وی می‌شود. او پس از تجربه یک عشق ناموفق دیگر عازم تهران می‌شود.

- او در جوانی با سید باقرخان بانکی، از آزادی‌خواهان، آشنا می‌شود و این آشنایی مقدمه آشنایی عارف با دیگر مشروطه‌خواهان است. او در این دوران نیز عشقی دیگر را تجربه می‌کند که با کشته‌شدن دختر به‌دست یکی از عشاق شرورش، این عشق نیز ناکام می‌ماند.

دوره دوم زندگی او دوران انقلاب است:

- ۲۶ سالگی او مقارن است با آغاز جنبش مشروطه در زمستان ۱۲۸۴، که به‌صورت فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ می‌انجامد. او با شعر و



ترانه خود زبان گویای انقلاب مشروطیت است. او در سال ۱۲۸۸ عاشق افتخارالسلطنه، دختر ناصرالدین شاه، شده و برای او عاشقانه‌سرایی می‌کند؛ که این آشنایی در سال‌های بعد با دختران دیگر ناصرالدین شاه نیز ادامه می‌یابد. او در ۱۲۹۳ با شاعر بزرگ، ملک‌الشعراى بهار، که از نمایندگان فعال حزب دموکرات هم بوده آشنا می‌شود.

- در اسفندماه ۱۲۹۴، دوست و هم‌سفرش عبدالرحیم‌خان، که در مهاجرت به سمت کرمانشاه همراه او بوده خودکشی می‌کند و عارف از غم او دچار افسردگی شدید می‌شود. او بعدها به حلب، کرکوک و استانبول می‌رود. شاید اظهارنظر نفیسی در مورد حال عارف بعد از این سفر گویای مسائل مهمی باشد؛ «عارف از سفر مهاجرت بسیار کوفته‌تر و فرسوده‌تر و بدبین‌تر از سابق برگشت و حق هم داشت، زیرا در این سفر گرفتار ناکامی‌ها و ناگواری‌های بسیار شده‌است.»<sup>۱۳</sup>

- او در سال ۱۲۹۸ هم‌زمان با امضای قرارداد ۱۹۱۹، به‌همراه دیگر آزادی‌خواهان به مخالفت با این قرارداد می‌پردازد. او بعدها به مشهد رفته و نزد کلنل پسیان برای آزادی ایران فعالیت می‌کند که با مرگ کلنل، عارف سرخورده می‌شود. در این سفر در شهریورماه ۱۳۰۰، با ایرج میرزا برخورد سردی می‌کند، که نتیجه آن سروده‌شدن منظومه عارف‌نامه توسط ایرج میرزاست، که ناراحتی آن تا پایان عمر با عارف می‌ماند.

- در سال ۱۳۰۲ برای نجات ایران به رضاخان، سردار سپه، امید می‌بندد و در جبهه مخالف بهار قرار می‌گیرد، که این حمایت عارف از او و جمهوری بعدها نیز ادامه می‌یابد، اما با تاج‌گذاری گویی عارف به اشتباه خود پی‌برده و با دولت او همکاری نمی‌کند.

دوره سوم زندگی عارف دوران خاموشی است:

- او در این سال‌ها برای دوری از سیاست به بروجرود می‌رود. او در این دوران به سگ‌بازی مشغول است و به‌عزت می‌نشیند. نفیسی در شرح این روزهای او می‌گوید: «چنان از مردم بی‌زار بود که پا به محوطه گردشگاه نمی‌گذاشت... و هرگاه آشنایی را از دور می‌دید بر سرعت قدم‌های خود می‌افزود و گاهی می‌دوید تا با او روبه‌رو نشود.»<sup>۱۴</sup>

- در سال ۱۳۰۷، به همدان می‌رود. مدت اقامت او در این شهر مورد اختلاف است. دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خود، این دوره را ۵ سال آخر عمر عارف می‌داند.<sup>۱۵</sup> او این روزها شدیداً درگیر بیماری است و اختلال در حنجره او باعث خاموشی صدای دل‌نشین عارف می‌شود. او با فقر نیز دست‌وپنجه نرم می‌کند. عارف در این دوران با اشعار خود از رضاشاه انتقاد می‌کند، که به دلیل اختناق و سانسور حاکم معمولاً شفاهی نقل می‌شود. عارف در این روزها نگران است؛ نگران قضاوت مردم، تاریخ و نگران جوئی که تبلیغات عیله او شکل داده‌است. او در نامه‌ای به رضازاده شفق می‌نویسد:

«من ایرانی‌ام، من وطنم را دوست می‌دارم. من خائن نیستم. من عقیده‌فروش نیستم. دامن من پاک است. من آن‌طور رفتار نکرده‌ام که تصور کنم می‌شود به من توهین کرد. گمان می‌کردم در قلب و دل این مردمان جا گرفته‌ام. من از همه‌چیز چشم پوشیدم و تن به زحمت بی‌چیزی و خانه‌به‌دوشی و فلاکت و بدبختی دردم که حیثیتم محفوظ بماند؛ ولی افسوس که حال فهمیدم تمام عمر به خطا رفته‌بودم و تمام امیدواری‌های خیالی مبدل به یأس و نومیدی شده.»<sup>۱۶</sup>

- عارف در دوم بهمن ۱۳۱۲، برای آخرین بار آفتاب وطن را می‌بیند و بعد از تحمل ۱۰ روز بیماری سخت، در بستر بیماری جان می‌دهد. او در صحن آرامگاه بوعلی به خاک سپرده می‌شود.



## - وطن در شعر عارف

در مورد شعر عارف می‌توان گفت که غالب اشعار او شرح حال است، که براساس آنها می‌توان تصویر مناسبی از احوال او، روحیه و حالاتش در کنار شرح وقایع تاریخی و اجتماعی به‌دست آورد. عارف در زمان خود به «شاعر ملی ایران» مشهور بود. لقبی که گاهی مورد طعنه دیگر شاعران قرار می‌گرفت. او از وطن تلقی درستی داشت. عارف می‌گوید وقتی تصنیف وطنی ساختم که از هر ۱۰/۰۰۰ ایرانی یک تن نمی‌دانسته وطن یعنی چه، و تصور می‌کرده وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاییده شده‌است.<sup>۱۷</sup> وطن در شعر عارف چیزی فراتر از مرز جغرافیایی است. وطن هم تمام مردم این سرزمین است، هم تاریخ و فرهنگ آن، هم خون‌هایی که ریخته شده و استخوان‌های نیاکانی که در خاک گذاشته شده‌است. مفهوم وطن در شعر عارف مفهومی گسترده است که این گستردگی موجب عامی‌بودن آن نمی‌شود. دل‌بستگی به وطن به‌صورت‌های گوناگونی در شعر او منعکس شده‌است؛ به‌صورت تقدیر از نژاد، ایران باستان و تأکید بر گذشته افتخارآمیز آن و شخصیت‌های اساطیری و تاریخی، آرزوی دیرینه استقرار جمهوری، مبارزه با بیگانگان و ... . تناقض در بیان برخی مفاهیم یا موضع‌گیری‌های سیاسی، ما را بدانجا می‌رساند که نظام فکری عارف نظام منسجم و استحکام‌یافته‌ای نبوده‌است؛ اما نمی‌توان نادیده گرفت که در آن دوره پرآشوب که تفکر سیاسی جمعی در حال شکل‌گیری است، شاید تغییر تفکر براساس بحران‌ها و شرایط موجود طبیعی به‌نظر برسد. باید در نظر داشت که نگاه عارف به مفهوم وطن نیز تابع همین شرایط روزگار و مردم آن است. او در بیان لزوم اتحاد همین مردم، این‌گونه سخن می‌گوید:

«با ملتی که از همه چیز در دنیا عقب مانده و بیش از هزار سال از لذت وطن‌پرستی، که جای آن را عقاید مختلف اشغال کرده، محروم است و افراد آن تنها خانه خود را وطن دانسته و با اهل گذر و محل خود به‌نظر بیگانه نگاه می‌کنند؛



خیلی زود است یک مرتبه، آن‌هم به‌صرف حرف از اتحاد و ملل و محبت دنیا صحبت کرد.<sup>۱۸</sup>

اما او نیز شاعر است و تابع احساس، و موضع‌گیری‌هایش بیشتر حاصل نگاه احساسی اوست تا تفکر عقلانی‌اش. از دیگر وجوه وطن‌پرستی او اعتقاد به جمهوری و حاکمیت ملت است. او پادشاهان را نقد و جمهوری را تبلیغ می‌کند. او حاکمیت را از آن مردم می‌داند و قهرمانان مردمی را می‌ستاید و یکی از تناقض‌های فکری او همین جاست که درعین ستایش جمهوری به‌دنبال قهرمان نجات‌دهنده است.

### - اوضاع کلی ایران

عارف نیز چون هم‌عصران خود تصویرگر شرایط خاص وطن است؛ وطنی که مردمانش باوجود بیگانگان و خائنان در وطن خود غریبند و از آنها غریب‌تر خود ایران است؛ وطنی که مسئولان آن دزدان اداری هستند و هنوز هم از راه‌زنان مال و اندیشه و ناموس در رنج است:

منم که در وطن خویشتن غریبم و زین  
غریب‌تر که، هم از من غریب‌تر وطنم

به هرکجا که قدم می‌نهم، به کشور خویش

دچار دزد اداری، اسیر راهزنی (سپانلو، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱)<sup>۱۹</sup>

و بازهم بر این شرایط تأکید می‌کند و در شعری دیگر نهیب می‌زند که نباید از دزد و راهزن صحت عمل طلبید، چراکه مملکت بازار دزدان است:

تو صحت عمل از دزد و راهزن مطلب

از آن‌که مملکت امروز دزدبازار است (همان، ص ۸۹)

ایران درمانده است. این را می‌شود همه‌جای شعر این عصر دید و شنید. شادی جان‌فشانی درراه وطن در تلخ‌کامی دوران گم می‌شود و جان‌نثاران وطن که باید



از فداکردن بودونبود خود درراه این آب‌وخاک شاد و خرسند باشند، احساس بی‌چارگی می‌کنند و بازهم وطن از آنها بی‌چاره‌تر است:

شادم که چه خوش گشت نثار وطن من

آن بودونبود من و این جان و تن من

بی‌چاره و درمانده کسی نیست چو من، لیک

درمانده و بی‌چاره‌تر از من، وطن من (همان، ص ۲۲۷)

شاعر در شعری دیگر باتوجه‌به اوضاع وطن و شرایط موجود، به جان وطن، که از جان خود عزیزتر می‌شمرد، قسم می‌خورد که جانش به لب رسیده و بیش‌ازاین تحمل اوضاع موجود را ندارد و می‌خواهد وطن را ترک کند و چند روز بیشتر مهمان وطن نیست، چراکه در این وطن دشمنان شاد و خوشند و دوستانش دچار عذابند. ازطرفی کسانی که ادعای وطن‌دوستی دارند خود اسیر بازی‌های منفعت‌طلبانه شده‌اند و درپی کسب سود خود چوب حراج به وطن زده و دست به نابودی آن زده‌اند. کسانی که باعث امنیت وطن بوده‌اند جای خود را به ناکسان داده‌اند:

به لب رسیده مرا جان، قسم به جان وطن

که چندروز نی‌ام بیش میهمان وطن

به دشمنان وطن کن نظر که شاد و خوشند

ولی دچار عذابند، دوستان وطن

نگاه کن به وطن‌دوستان کشور جم

که جمله‌اند پی سود خود، زیان وطن

کسان‌که همشان امن ساخت ایران را

بریده‌اند همه ناکسان امان وطن (همان، ص ۲۵۹)

تصنیف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را می‌توان یکی از بهترین تصنیف‌های عارف در شرح اوضاع وطن دانست. قسمتی از این تصنیف، که ازآغاز آن تا میانه

بند سوم است و در این تحقیق مورد مطالعه قرار گرفته، از جهات بسیاری درخور تأمل است. این بخش از لحاظ محتوا به سه قسمت تقسیم می‌شود؛ قسمت اول شرح داغی است که از خون جوانان بر جبین وطن نقش بسته:

از خون جوانان وطن لاله دمیده

از ماتم سروقدشان سرو خمیده

در سایه گل بلبل ازین غصه خزیده

گل نیز چو من در غمشان جامه دریده

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ

سر کین داری ای چرخ

نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ (همان، ص ۳۱۶)

در بخش دوم به تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از اوضاع کشور می‌پردازد و فضا از حالت احساسی خارج می‌شود:

خوابند و کیلان و خرابند وزیران

بردند به سرقت همه سیم و زر ایران

ما را نگذارند به یک خانه ویران

یا رب بستان داد فقیران ز امیران

ششگانه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ

پرتال بین‌المللی مطالعات فرهنگی

سر کین داری ای چرخ

نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ (همان، ص ۳۱۶ و ۱۷)

او در این ابیات و کیلان را، که نمایندگان ملت و مدافع حقوق آنها هستند، اسیر خواب می‌بیند و وزیران را فاسد و خراب، و آنها را به‌عنوان نمادی از مدیریت کلان کشور در فکر منافع شخصی و به‌یغما بردن سیم و زر ایران توصیف می‌کند و با بیان اینکه خانه ویران ایران را نیز برای مردمش باقی نگذاشته‌اند و درحالی‌که



مردم پناهی جز مسئولان مملکتشان ندارند، در ناامیدی از شرایط موجود، به خدا پناه می‌برد و از او می‌خواهد داد فقیران را از امیران بگیرد.

بخش سوم این تصنیف راه‌کار عارف برای شرایط موجود است. او در این بخش با اشاره به ضمیر دوم شخص مفرد، که می‌تواند نماینده هر فرد ایرانی باشد، «تو» را به اشک‌ریختن برای وطن و عزاداری برای آن فرامی‌خواند و غیرت‌مندانه تقاضا می‌کند تا به فکر روزهای بدتر باشیم و در ورای این ایران از درون ویران، طمع دشمنانی را ببینیم که خاک و ناموسمان را نشانه گرفته‌اند و باید در برابر آنها بایستیم:

از اشک همه روی زمین زیروزبر کن

مشتی گرت از خاک وطن هست به‌سر کن

غیرت کن و اندیشه‌ایم بتر کن

اندر جلو تیر عدو سینه سپر کن (همان)

**عوامل ویرانی و آبادی وطن**

### - مسئولان

از دید قزوینی مسئولان مملکتی آن روزگار از مهم‌ترین دلایل ویرانی ایران به‌شمار می‌آیند. رفتار نادرست آنها، ضعف مدیریت در اداره ملک، باج‌های بی‌مورد به بیگانگان و ... از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر وضعیت کشور است.

عارف در ابیات زیر از شعر «لباس مرگ»، با اشاره به ضعف مجلس شورا در برابر بیگانگان و عدم استقلال در تصمیم‌گیری و دفاع از ایران، کشور را اسیر دزد خانگی می‌داند و خرابی ایران را ناشی از مسئولان وابسته به بیگانگان:

چه شد که مجلس شورا نمی‌کند معلوم

که خانه خانه غیر است یا که خانه ماست

خراب مملکت از دست دزد خانگی است

ز دست غیر چه نالیم، هرچه هست از ماست (همان، ص ۹۳)

او در شعر «مرد قجر»، ضمن برشمردن ضعف سلسله قاجار در اداره ملک، آنها را اسیر دست بیگانگان، و خیانت‌کار به وطن معرفی می‌کند و آشناگریز و غریبه‌پرست:

با قید التزام خیانت به مملکت

این پا به سر خطا و خیانت خطا نکرد

بیگانه را به خانه دو صد امتیاز داد

در خانه، باز در به رخ آشنا نکرد (همان، ص ۱۵۷)

عارف در شعر «دشمن خونی خسروان»، پادشاهان را عامل ناتوانی ایران می‌داند و غیرمستقیم آنها را جانی و راهزن می‌نامد. او بار دیگر از دست پادشاهان به خدا پناه می‌برد:

منم دشمن خونی خسروان

کز آنان شد ایران چنین ناتوان

خدای وطن کاش معجز کند

ترحم بدین خلق عاجز کند

کند ریشه جانی و راهزن

سپارد به ملت زمام وطن (همان، ص ۷۹)

### – فقدان اسطوره‌ها و قهرمانان

شعر عارف درکنار شعر عشقی نهایت باستان‌گرایی در شعر این دوره است. او ستایش‌گر عظمت عصر باستان است، مانند دیگر شاعران این عصر گریز به پادشاهان موفق گذشته و اسطوره‌های تاریخی، که نام ایران را در تاریخ



سربلند کرده‌اند و گلایه از دوری و فقدان آنها در عصر شاعر، از دلایل مهم ضعف کشور برشمرده و مدام اشاره می‌شود به اینکه قهرمانانی نیستند تا ایران را نجات دهند؛ گرچه این مورد نیز در فکر او گاهی دچار تناقض می‌شود و بر این تفکر نقد وارد می‌کند:

«ایرانی در تمام ادوار تاریخی خود یکی از نام‌داران کشور کهن پایه خویش را از کیانی و هخامنش و ساسانی، نخواست بداند در کدامین دخمه سر به‌نیست شده‌اند؛ منتها در دوره بیداری بدتر از خواب مرگ خود، از افتخار کردن خشک‌وخالی به نام کیخسرو، داریوش مضایقه نکرد.»<sup>۲۰</sup>

عارف در شعر «قصر نو»، با حسرت، وجود نادری را طلب می‌کند که جانی به تن مرده ایران دهد و سروسامانی به این ملک ویران، و شرّ بیگانگان و خائنان را از سر ایران کم کند:

کاش یکی نادر گیتی‌ستان  
بار دگر چهره نماید عیان  
جان به تن مرده ایران دهد  
مملکتی را سروسامان دهد

تا که ز بدخواه برآرد دمار  
تا که رهد ملت از این ننگ‌وعار  
تا که ز بیگانه و از خائنین  
پاک کند خطّه ایران‌زمین (همان، ص ۱۳۲)

او در شعر «گریه»، حتی در عزای نادر کار را به‌جایی می‌رساند که محرّم ایرانی را اول صفر؛ یعنی تاریخ قتل نادر تعیین می‌کند و در کشور مصیبت‌زده تعزیت قتل نادر را بزرگ می‌شمارد.  
به سر چه خاک به‌جز خاک تعزیت ریزم

به کشوری که مصیبت زمام‌دار من است؟  
بدان محرم ایران اول صفر است  
که قتل نادر ناکام نام‌دار من است (همان، ص ۱۶۷)

### - خود ما ایرانیان

خود جمعی ایرانیان به علت بعضی از مسائل مطروح در شعر این دوره، در ویرانی  
ایران مؤثر هستند؛ یکی از مهم‌ترین این مسائل اجنبی‌پرستی است.

در شعر «قحط الرجال»، او به این موضوع اشاره می‌کند که محرم دربار شاه اجنبی،  
بیگانه و خائن است و ایرانی در بیگانه‌پرستی آن‌گونه امتحان داده که بهتر از آن نمی‌شود.

قحط الرجال گشت در ایران که از ازل

گوشش که هیچ مرد در این دودمان نبود

جز اجنبی و خائن و بیگانه محرمی

در آستان شاه ملک پاسبان نبود

در اجنبی‌پرستی، ایرانی آن‌چنان

داد امتحان، که بهتر از این امتحان نبود (همان، ص ۱۵۴)

گرچه بیگانگان خود عامل ویرانی‌اند که به تفصیل در بخش‌های بعد به این موضع  
پرداخته خواهد شد:

تا که شد پای عرب باز در ایران، زان روز

خبر خرمی از کشور ساسان نرسید (همان، ص ۱۸۴)

او در شعر «در انتقاد از رضاشاه»، کام‌یابی بیگانگان در ایران را مرهون بی‌لیاقتی ما  
و اینکه خودمان زمام‌دار امور نشدیم، می‌داند:

زمام مملکت آن‌سان به دست غیر افتاد

که بی‌لجام کس از وی زمام‌دار نشد (همان، ص ۲۱۵)



بی تفاوتی به اوضاع پیرامون از دیگر عواملی است که در ما ایرانیان ریشه کرده و جبر حاصل از این بی تفاوتی، شرایط بدی است که کشورمان را تهدید می کند:

همتی ای خلق اگر ایران پرستید  
از چه در این مرحله ایمن نشستید  
منتظر روزی از این بدترستید؟  
صبر ازین بیش دگر جا ندارد (همان، ص ۳۱۳)

### - دانش در برابر جهل

درکنار عوامل ویرانی، عارف به عامل آبادی ایران نیز اشاره می کند. وی در شعر «نور صبح معارف»، همای دانش را عامل موفقیت کشور و در برابر بوم جهل قرار می دهد. او با توصیف علم کاوه آن را ازبین برنده جهلی که ضحاک گونه بر ایران چنبر زده می داند. او مدرسه را به عنوان محل علم آموزی، که خوب رسالت خود را ادا نکرده، در جهل ایران مقصر می داند و از دارالفنون انتظار آباد کردن ایران را دارد:

چو بوم شوم از آن مرزوبوم خیزد جهل

همای دانش در کشوری که تخم نهاد

به سرنگونی ضحاک جهل تیره شود

همیشه علم ازین پس چو کاوه حداد

خراب کشور ایران ز دست مدرسه گشت

مگر دوباره ز دارالفنون شود آباد (همان، ص ۲۲۰ و ۲۱)

### - جمهوری و قدرت مردم

او «جمهوری» و قدرت مردم را عامل موفقیت می داند و قدرت افسانه ای اساطیری چون فریدون، قباد، جمشید و سلسله هایی، مانند کیانیان را ناشی از حضور مردم درکنار آنها و نیز تأیید مردم می داند:



همیشه مالک این ملک ملت است که داد

سند به دست فریدون، قباله دست قباد

مگوی کشور جم، جم چه کاره بود، چه کرد؟

مگوی ملک کیان کی گرفت، کی به که داد؟ (همان، ص ۱۹۹)

او در شعر «آتش جمهوری»، نیز از آن به عنوان عاملی در مقابل سلطنت که

ویران کننده ایران است یاد می کند و راه نجات ایران را فراگیر شدن جمهوری می داند:

شعله آتش جمهوری ایران باید

اول از دامن تبریز به تهران گیرد

دود این شعله طرفدار قجر کور کند

شررش تا به سر تربت خاقان گیرد

دودمانی که ازو مملکتی شد ویران

گو چه باقی است کزین کشور ایران گیرد؟

کشوری را که شه از دیدن او بی زار است

پولش از کیسه ملت به چه عنوان گیرد؟ (همان، ص ۲۰۲)

– بیگانگان و خائنان، لزوم مبارزه

هروقت ز آشیانه خود یاد می کنم

نفرین به خانواده صیاد می کنم

یا در غم اسارت جان می دهم به باد

یا جان خویش از قفس آزاد می کنم (همان، ص ۱۰۵)

حضور بیگانگان و خیانت خائنان به کشور، درکنار تبعات این حضور و آن

همراهی، از موضوعات مهم در شعر این دوره است، که خود گواه عمق دردهای

حاصل از اوضاع نامنظم ایران است:



به مرگ راضی‌ام از وضع نامنظم ایران  
ز پا فکنده مرا سخت غصه و غم ایران  
دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود آوخ  
کجاست «سام» و چه شد «گیو نیو» و «رستم» ایران  
به انگلیس که تلییس اوست برتر از ابلیس  
فروخت خاک وطن را وزیر اعظم ایران(همان، ص ۱۲۱)

شاعر در این ابیات که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ سروده شده‌است، ضمن انتقاد شدید از اوضاع بد کشور و غصه و غم حاصل از آن، فقدان اسطوره‌های نجات‌دهنده میهن را فریاد می‌کشد و از فروختن خاک وطن به انگلیسی، که تلییسش از ابلیس برتر است، گله می‌کند.

او همچنین در شعر «یا مرگ یا آزادی»، با انتقاد از حضور روسیه در ایران، او را با صفت «آزادی‌کش» مورد خطاب قرار می‌دهد که خود گواه تبعات حضور روسیه در ایران است. عارف یادآوری می‌کند که ایران مال ماست و یکی باید این را به گوش روسیه برساند:

امرونی روس آزادی‌کش آخر بهر چیست  
او مگر آگه نمی‌باشد که ایران زان ماست  
گو به روس کوردل: نیکو بین کین خاک پاک  
خاک فرزندان ایران است یا خاک شماست؟(همان، ص ۸۲)

قزوینی در شعر «در رثاء ثقة الاسلام»، با اشاره به شهدای راه وطن، خائنان را عامل اصلی فراهم آمدن شرایط حضور بیگانگان در ایران معرفی می‌کند:

کشتگان ره آزادی این خاک به خاک  
خفته، وین خاک ز خائنان بر دشمن وام است(همان، ص ۱۸۱)

او در شعر «بیرق دشمن»، در میان عاشقانه‌سرایان فردی به عشق جمعی؛ یعنی وطن می‌پردازد و بی‌تفاوتی و پرداختن به مسائل و دل‌مشغولی‌های فردی را مانع تلاش در جهت نجات ایران از دست بیگانگان می‌داند:

چه خبر دوست ز غم‌های دل من دارد

که ز خنجر مژه دارد دل از آهن دارد

اجنبی صاحب ایران شد و این است غمم

آن یکی شاد که املاک و زر و زن دارد (همان، ص ۱۳۳)

عارف در خلال یادآوری حضور بیگانگان در ایران و فعالیت خائنان، خواستار مجازات خائنان و مقابله با بیگانگان می‌شود.

او در شعر «خیانت به وطن»، در کنار عاشقانه‌سرایان و گله از چشم معشوق، که ویرانگر ملک دل است، به بیگانگان و خائنان که ایران را در جهت رسیدن به منافع خویش خوان یغما کرده‌اند لعنت می‌فرستد:

دوباره فتنه، چشم تو فتنه بر پا کرد

دلم ز شهر چو دیوانه رو به صحرا کرد

خدا خراب کند آن‌کسی که مملکتی

برای منفعت خویش خوان یغما کرد (همان، ص ۷۷)

یا در شعر «بیداری دشمن، غفلت دوست»، برای خائنانی که سر وطن‌خواهی ندارند، سرنگونی آرزو می‌کند:

هر آن سری که ندارد سر وطن‌خواهی

الهی آنکه شود سرنگون که سربار است (همان، ص ۸۹)

لزوم برخورد با این دو گروه از مسائلی است که بارها در شعر عارف مطرح می‌شود. او در شعر «دزد انتخاب نکن»، درباره‌ی سزای خائنان و برخورد با آنها این‌گونه می‌سراید:



ز خائنین وطن جز به پای چوبه دار  
میان جمع، تو تفریق در حساب مکن (همان، ص ۱۹۱)  
قزوینی در عاشقانه‌ای دیگر در «شعر آرزو»، ایران را قربانی بوالهوسی‌های خائنان  
می‌داند و یادآور می‌شود انسان‌هایی که در این شرایط از خواب غفلت بیدار شده  
و وضعیت موجود را نمی‌پذیرند جز چوبه دار راهی ندارند:

ایران خراب‌تر ز دو چشم تو ای صنم  
اصلاح کار از تو در این کارم آرزوست  
بیدار هرکه گشت در ایران رود به دار  
بیدار و زندگانی بیدارم آرزوست  
ایران فدای بوالهوسی‌های خائنین  
گردیده، یک قشون فداکارم آرزوست (همان، ص ۱۰۸)  
عارف در شعر «نالۀ مرغ»، تبعات حضور بیگانگان را بسیار بد توصیف کرده و آن  
را پس از آزادی وطن ازدست آنان نیز جاری می‌داند و لزوم مقابله با بیگانگان را  
تا دادن جان در راه وطن امری واجب معرفی می‌کند:

خانه‌ای کو شود ازدست اجانب آزاد  
ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت‌ال‌حزن است  
جامه‌ای کو نشود غرق به خون بهر وطن  
بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است (همان، ص ۱۲۰)

### - عشق به وطن

عشق به وطن به‌عنوان یک عشق معنوی از دیرباز ستوده شده و وطن‌پرستی از  
افتخارات ایرانیان و امری مقدس بوده است.

عارف در شعر «بی‌هنری و تن‌آسایی»، ایران‌پرست یک‌دله را، که دل‌خوش به  
وطن خویش است، می‌پرستد و پای پرآبله دویده را در بیابان رنج از برای وطن،

به دیده می‌نهد و از وضع ادارهٔ مملکت و سپردن عنان جامعه به دست گرگان  
بیگانه و خائنان انتقاد می‌کند:

شدند ده‌دله و اجنبی‌پرست، منم  
که می‌پرستم ایران‌پرست یک‌دله را  
تو ای دویده بیابان رنج بهر وطن  
به چشم من بنه آن پای پر ز آبله را  
به هیچ مملکت و ملک این نبوده و نیست  
به دست گرگ شبانی رها کند گله را (همان، ص ۹۲)

او همچنین در شعر «سر و همسر»، فدای آن کسی می‌شود که از سر و همسر  
خود در راه وطن می‌گذرد و در این آرمان مقدس جان‌بازی می‌کند:

میانه سر و همسر کسی که از سر خویش  
گذشت، بگذرد از هرچه جز ز کشور خویش  
هزار چون من بی‌پاوسر فدای سری

که در سراسر ایران ندید همسر خویش  
تنم فدای سر دادگستری کز خون

هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش (همان، ص ۱۴۷)

عارف در شعر «آتش عشق وطن»، عشق وطن را آن قدر قوی و با عظمت  
معرفی می‌کند که باعث زمین‌گیر شدن او می‌شود و چون آتشی پروبالش را  
می‌سوزاند:

یک‌باره زمین‌گیر شدم، بال‌وپرم سوخت

تا آتش عشق وطن افتاد به جانم (همان، ص ۱۹۲)

همچنین در شعری دیگر نیز بر عظمت این عشق و قدرت آن تأکید می‌کند:

تا آن دقیقه‌ای که نکرد استخوانم آب



از سر هوای عشق وطن، دست برنداشت (همان، ص ۲۵۲)

در شعر «پاسخ به معاندان»، شاعر در وطن پرستی به عرفان می رسد و منی بین خود و وطن احساس نمی کند. او خود را به اندازه تمام ایران بزرگ می کند و ایران را صاحب همه چیز می داند و در مقامی والا همه چیز را در آغاز از او دانسته و در پایان فدای او می کند و در مقابل هیچ چیز طلب نمی کند:

تن و روح و خون من ایرانی است  
خود این کالبد را خود او بانی است  
اگر جان به قربان نامش کنم  
تن و جان هم از او بود، من کیم؟  
منی در میان نیست تا بهر تن  
بگوید فلان چیز ایران ز من (همان، ص ۲۴۸)

قزوینی در شعری دیگر با تعبیری زیبا، عشق های مادی و زمینی را نیز در راستای عشق به وطن قرار می دهد و کشته شدن در راه معشوقی که زاده وطن است را مایه دل خوشی می داند. این وطن فراتر از یک گستره خاکی است.

مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گر

ز عشق هر که شوم کشته زاده وطن است (همان، ص ۲۸۵)

او همیشه فاصله ای میان وطن خواهان حقیقی و وطن خواهان قلابی، که وطن را دست مایه منافع شخصی خویش کرده اند، قائل است و جان بازی در راه وطن را نه در حرف و زبان بلکه در عمل می داند:

وطن پرست دهد جان خود به راه وطن

به حرف یاوه و جان دادن زبانی نیست (همان، ص ۲۲۶)

او در شعر «تیمورتاش نامه»، با اشاره به وطن‌دوستان حقیقی، که از خون وطن پرورش یافته و در راه مادر خود جان فدا می‌کنند، خائنان را فرزندان زنازاده می‌خواند که دربند ناموس وطن نیستند و خود را مظهر وطن‌پرستی معرفی می‌کند:

به مادر کسی جان فدا ساخته‌است

که از خون خود پرورش یافته‌است

به مام وطن، هرکه ناموس نیست

زنازاده دربند ناموس نیست

هرآن‌کس که خون خورد عمری چو من

ازو باید آموخت عشق وطن (همان، ص ۲۶۵)

...

به راه وطن آن کسی سوخته‌است

که در دیده زین خاک اندوخته‌است (همان، ص ۲۶۶)

او در شعر «پاسخ به معاندان»، به کسانی اشاره می‌کند که وطن را بهانه‌ای برای به‌دست آوردن زر و ملک و خانه کرده‌اند:

نکردم به‌سان همه دوستان

وطن‌زادگان و وطن‌دوستان

وطن را ازاول بهانه کنم

فراهم زر و ملک و خانه کنم (همان، ص ۲۴۷)

### – امیدها و یأس‌ها

عارف نیز چون دیگر شاعران در میان فشارهای موجود گاهی از وطن‌پرستی پشیمان شده و در ذم آن سخن می‌گوید، اما باوجود آنکه وطن استخوانش را آب کرده، باز هم عاشق وطن است:



وطن آنچنان داد پاداش من  
که لب‌سوز شد کاسه آتش من  
شدم دشمن هر که بهر وطن  
شد آخر وطن دشمن جان من  
وطن استخوان مرا آب کرد

به هر روز یک‌سوی پرتاب کرد (همان، ص ۲۴۲)

...

بدی آنچه در حق من کرد خواست

ز عشق وطن چیزی از من نکاست (همان، ص ۲۴۳)

### ترکیب اشعار وطنی و عاشقانه

در شعر عارف نیز چون دیگر شاعران این دوران، چون تفکر غالب جامعه حول محور وطن و حواشی آن سیر می‌کند و وقایع سیاسی و اجتماعی زیادی اتفاق می‌افتد، تأثیر ناخودآگاه این تفکر در شعر عاشقانه نیز نمود می‌یابد و شعرهای عاشقانه ناخودآگاه با اشعار وطنی آمیخته می‌شود:

در شعر «هیئت کابینه - تکیه دولت»، وطن به نرگس مخمور یار تشبیه شده که بیمار است و باید علاج شود تا نمیرد:

ز حال مملکت و ملک کی تو را خبر است  
نشسته‌ای تو و بردند یار را اغیار

وطن چو نرگس مخمور یار مهجور است

علاج باید، شاید نمیرد این بیمار (همان، ص ۱۱۳)

در شعر «خسرو بیگانه‌پرست - وکلای خائن»، مرد و زن قجر در خراب‌کردن ملک و دل باهم قیاس می‌شوند:

مرد و زن قجر بود این فرقتشان که هست



آن مملکت خراب‌کن، این دل خراب‌کن  
نابود باد خسرو آن کشوری که خواست  
بیگانه در قلمرو، مالک رقاب‌کن (همان، ص ۱۳۲)  
یا در شعر زیر خیل خیال یار در دل عاشق کاری را می‌کند که برسر ایران آمده و  
از نیستی به هستی نزدیک شده:

از در دیده هرکس که گذر کرده، هنوز  
دور از دیده نگر دیده به دل جا می‌کرد  
هر دلی را که شدی خیل خیالش داخل

محو چون داخله مملکت ما می‌کرد (همان، ص ۲۱۴)

عارف در جایی دیگر در شعر «قید نقاب»، باز مملکت را به نرگس یار  
تشبیه می‌کند و کار ملک جم را چون رخ صنم پیچ پیچ می‌بیند و هردو را پنهانی  
و درپس پرده حجاب:

مملکت چو نرگست خراب است

چاره خرابی انقلاب است

یا درستی اندر انتخاب است (همان، ص ۳۵۹)

...

جمله پیچ و خم، کار ملک جم، چون رخت صنم  
ز بیش و کم (ز بیش و کم، ز بیش و کم، ز بیش و کم)

این دو پشت پرده حجاب است (همان، ص ۳۶۰)



## پی نوشت ها

- ۱- امین پور، قیصر: سنت و نوآوری در شعر معاصر، ص ۲۹۸.
- ۲- یوسفی، غلامحسین: چشمه روشن، ص ۴۴۲.
- ۳- فرشید ورد، خسرو: درباره ادبیات و نقد ادبی، ج ۱، ص ۱۴۱.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا: ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، ص ۱۲.
- ۵- براون، ادوارد: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ص ۶۲.
- ۶- یاحقی، محمدجعفر: چون سپهری تشنه، ج ۱، ص ۱۷.
- ۷- امین پور، قیصر: همان.
- ۸- غلامرضایی، محمد: سبک شناسی شعر پارسی، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۹- زرین کوب، حمید: چشم‌انداز شعر نو فارسی، ص ۳۱.
- ۱۰- یاحقی، محمدجعفر: همان، ص ۲۹۷.
- ۱۱- امین پور، قیصر: همان.
- ۱۲- سپانلو، محمدعلی و مهدی اخوت: دیوان عارف قزوینی.
- ۱۳- نفیسی، سعید: «خاطرات ادبی یک استاد»، مجله سپید و سیاه، ش ۲۴۷، ص ۳۶.
- ۱۴- \_\_\_\_\_: همان
- ۱۵- رضازاده شفق، صادق: تاریخ ادبیات ایران، ص ۶۳۵.
- ۱۶- سپانلو، محمدعلی: چهار شاعر آزادی، ص ۹۱.
- ۱۷- سیف آزاد، عبدالرحمن: کلیات دیوان عارف قزوینی، ص ۳۳۴.
- ۱۸- حائری، سید هادی (کوروش): آثار منتشر نشده عارف، ص ۱۰۲.
- ۱۹- آدرس شعرها براساس دیوان عارف قزوینی، تألیف محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت است.
- ۲۰- حائری، سید هادی: همان، ص ۹۲.

## منابع

- امین پور، قیصر: *سنت و نوآوری در شعر معاصر*، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- براون، ادوارد: *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه از محمد عباسی، تهران: کانون معرفت، بی تا.
- حائری، سید هادی (کوروش): *آثار منتشر نشده عارف*، چ ۱، تهران: جاویدان، ۱۳۷۲.
- رضازاده شفق، صادق: *تاریخ ادبیات ایران*، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۵۲.
- زرین کوب، حمید: *چشم انداز شعر نو فارسی*، تهران: طوس، ۱۳۵۸.
- سپانلو، محمدعلی و مهدی اخوت: *دیوان عارف قزوینی*، تهران: نگاه، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_: *چهار شاعر آزادی*، چ ۱، تهران: نگاه، ۱۳۶۹.
- سیف آزاد، عبدالرحمن: *کلیات دیوان عارف قزوینی*، چ ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، چ ۱، تهران: طوس، ۱۳۵۹.
- غلامرضایی، محمد: *سبک شناسی شعر پارسی*، ج ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۷.
- فرشیدورد، خسرو: *درباره ادبیات و نقد ادبی*، ج ۱، چ ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- نفیسی، سعید: «خاطرات ادبی یک استاد»، مجله سپید و سیاه، ش ۲۴۷، ۱۳۳۷.
- یاحقی، محمدجعفر: *چون سبوی تشنه*، ج ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۴.
- یوسفی، غلامحسین: *چشمه روشن*، چ ۴، تهران: علمی، ۱۳۷۹.

